

زیادی قائل بودند، لذا برای مشورت با ایشان جلساتی را در خدمتشان داشتیم که راهنمایی می‌فرمودند. برای ایشان سخنرانی‌هایی را در دانشگاه‌های تهران، صنعتی شریف، علم و صنعت، دانشگاه ملی (شهید بهشتی فعلی) و...ترتیب دادیم تا به سؤالات دانشجویان پاسخ دهند. از یاد نمی‌برم در تاریخ ۱۴اسفند ۱۳۵۸ حدود ۴بعدازظهر در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، برنامه سخنرانی و پاسخ به سؤالات بود، یکی از دانشجویان به صورت مکتوب سؤال کرد که برنامه شما به‌عنوان رئیس دیوان عالی کشور چیست؟ من در کنار ایشان بودم و سؤالات را خدمت‌شان می‌دادم. آن شهید بزرگوار از من سؤال کردند: مگر اعلام شد؟ عرض کردم ساعت ۲ در اخبار اعلام شد. ایشان فرمودند: حضرت امام هفته قبل به من فرمودند این مسؤولیت را قبول کن، گفتم فردی را معرفی می‌کنم تا خودم به کار تشکیلات حزب جمهوری اسلامی برسم، ولی چون یک هفته گذشت و معرفی نکردم، بدون تماس با من، امام اعلام کردند و... نکته مهم آن است که دانشجویان در دانشگاه‌های مختلف، وقتی حضوراً به صداقت و تعهد شهید بهشتی پی می‌بردند، نظرشان نسبت به ایشان که قبل از سخنرانی منفی بود، اکثراً مثبت می‌شد و درود بر بهشتی را سر می‌دادند!

■ **اشاره کردید که در فضای دانشگاه علیه شهید سمپاشی شده بود. گویا این محدود به جریان‌های چپ و... نبود و حتی برخی انقلابیون نیز نگاه انتقادی داشتند، در حالی که شهید بهشتی از قبل از انقلاب با تشکل‌های دانشجویی ارتباط مستمر داشتند و زبان مفاهمه با دانشجویان برقرار بود. چرا در ارتباط ایشان با تحکیم وحدت شاهد یک رابطه صمیمانه نیستیم؟**

عمده سمپاشی‌ها علیه آن بزرگوار توسط منافقین بود. شما اگر روزنامه‌های مجاهد را در سال ۵۸ تا هفتم تیر ۶۰ ببینید، در اغلب شماره‌هایش مطالب دروغین علیه شهید بهشتی درج می‌کرد که متأسفانه برخی افراد به قول شما انقلابی هم باور می‌کردند! جوی که توسط منافقان ایجاد شده بود، در اغلب مردم تأثیر می‌کرد، چون هنوز دست منافقان رو نشده بود. به شهید بهشتی می‌گفتمم چرا پاسخ نمی‌دهید؟ می‌گفتند اینقدر کار دارم که به پاسخ دادن این دروغ‌ها نمی‌رسم.

یکی دیگر از مخالفان حزب جمهوری اسلامی بخصوص شهید بهشتی، بنی صدر بود که در برابر منطق شهید بهشتی وامانده می‌شد، لذا در برخی سخنرانی‌ها یا نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش، به شهید بهشتی حمله می‌کرد و... این جوسازی‌ها ناخودآگاه در افراد انقلابی تأثیر می‌گذاشت، چون مردم فکر نمی‌کردند بنی صدر دروغ بگوید.

باز هم تأکید می‌کنم تحکیم وحدت و دانشجویان و... فقط تحت‌تأثیر جو، مخالف شهید بهشتی شده بودند؛ لذا پس از هفتم تیر و رو شدن دست منافقین، اغلب مردم از ظلمی که علیه ایشان کرده و شعار مخالفت می‌دادند پشیمان شده و توبه می‌کردند.

■ **بازتاب خبر وجود اسناد درباره مذاکرات ایشان با اشخاص امریکایی در شاخه دانشجویی چه بود؟ آیا در موارد مشابه چالشی میان ایشان و نسل جوان حزب پدید می‌آمد؟ اگر ممکن است خاطراتی از نوع تعامل آن ایام بیان بفرمایید.**

در خود حزب و شاخه دانشجویی، همه مرید ایشان بودند چون صفا و صمیمیت، تواضع، تعهد و دلسوزی ایشان را از نزدیک می‌دیدند و غصه می‌خوردند که چرا جامعه به خاطر شایعات دروغین منافقان و بنی‌صدر و... بحق به صداقت و دلسوزی مثال زدنی شهید بهشتی واقف نیستند و جو جامعه را علیه ایشان تحریک می‌کنند و چون دانشجویان حزبی به صداقت و دلسوزی شهید بهشتی و شایعات و اسناد دروغین علیه ایشان واقف بودند، بیشتر اذیت شده و در تلاش بودند مردم و بخصوص دانشجویان غیرحزبی را نسبت به تعهد و دلسوزی شهید بهشتی آگاه سازند.

■ **کدام یک از دیگر شهدای حزب جمهوری اسلامی فعالیت پررنگی در این شاخه داشتند؟**

شهید اصغر زمانیان اولین مسئول شاخه بود که در هفتم تیر سال ۶۰ به شهادت رسید. شهید ترابی یکی دیگر از شهدای حزب، همکار ما در شاخه دانشجویی بود. شهیدان حسن اجاره‌دار و قاسم درویش نیز با شاخه دانشجویی همکاری‌هایی بخصوص در اردوها داشتند.

◀ | **مهدی منشی**

گله از بچه حزب‌اللهی ها:

زمانی که سازمان چریک‌های فدایی خلق دچار انشعاب شده بود، بخش منشعب آن به نام چریک های فدایی (اکثریت) به مانند حزب توده به ظاهر موضعی موافق با جمهوری اسلامی گرفت و همچنان به چاپ روزنامه خود ادامه می‌داد. در آن ایام و اول صبح در حین مراجعه به کاخ دادگستری (با جمع عده‌ای از دوستان و همکاران) در خیابان مجاور پارک شهر نوجوانی به گمان اینکه من کادر نظامی در نیروی هوایی هستم (شکل و رنگ لباسم وی را به اشتباه انداخت)، آرام به من نزدیک شد و پرسید: جناب سروان روزنامه می‌خوانی؟ من هم، سریعاً پاسخ مثبت دادم، یک شماره روزنامه به من داد که متوجه شدم روزنامه منشعبین فدائیان خلق (اکثریت) است. پرسیدم باز هم داری؟ جواب داد: بله دارم به شرطی که در میان هم‌قطارانت پخش کنی. بعد هم رفت و از جایی که پنهان کرده بود، حدود ۳۰ نسخه آورد و به من داد. بعد هم طلب پولش را کرد. که به شکلی از پرداخت آن امتناع کردم.

لازم به ذکر است، آن ایام حزب توده و این منشعبین به مانند سال‌های قبل از کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسیار روی نظامیان تمرکز کرده بودند و سعی داشتند که در میان آنان نفوذ کنند. به این خاطر تمامی عوامل را در این جهت فعال کرده بودند و این توزیع روزنامه هم به همین دلیل بود.

بعدازظهر همان روز کلاس درس با شهید مظلوم داشتیم. هنگام تشکیل کلاس و قبل از شروع درس یکی از همکاران طی سؤالی از ایشان، اتفاق صبح را بدون نام بردن از اینجانب مطرح کرد، و در آخر سؤال کرد: آیا این رفتار صحیح است؟

ایشان پاسخی دادند که محور اصلی آن این بود: ضدانقلاب بشدت مشغول کار است، لذا باید به شکل‌های مقتضی جلوی آنها را گرفت ولی با دقت بر اینکه جو جامعه به هم نخورد و تشنج ایجاد نشود.

ایشان در انتها پس از مکتبی ادامه دادند: اما بعضی از شماها می‌خواهید «بچه حزب‌اللهی مامانی باشید»، اینکه نمی‌شود، بچه حزب‌اللهی که نمی‌شود فحش نشنود، کتک نخورد و از کناری برود و بیاید تا کسی کار به کار او نداشته باشد.

■ **از آبرو گذشتن برای انقلاب وامام**

مواضع حضرت امام در اختلافات بنی‌صدر و شهید مظلوم، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید رجایی و آیت‌الله خامنه‌ای، تنبه‌آمیز بود. جمله معروف حضرت امام این بود که: آقای بنی‌صدر باید فکر کند که مردم ایشان را از پاریس آوردند و رئیس جمهور کردند و آقای رجایی هم فکر کنند که مردم ایشان را از گوشه زندان‌ها درآوردند و نخست‌وزیر کردند.

به هر حال در آن شدت اختلافات خبر آمد که همه امروز خدمت امام در جماران رسیده‌اند. در اخبار ساعت ۱۴ این خبر همراه با فیلمی از مصاحبه بنی‌صدر در حالی که مرحوم حاج احمدآقا در کنار او کمی عقب‌تر ایستاده بود، پخش شد. خبرنگار راجع به موضوع جلسه از بنی‌صدر سؤال کرد، او هم در کمال آرامش و لیبی خندان، گفت: مسائلی در حضور ایشان مطرح شد که می‌توانید از فرزند ایشان حاج احمدآقا بپرسید. این خبر را که در سیما دیدیم و شنیدیم، خیلی نگران شدیم از آن جهت که شاید، حضرت امام جانب بنی‌صدر را گرفته باشند. اتفاقاً همان روز بعدازظهر با شهید مظلوم کلاس داشتیم. در همان بدو تشکیل کلاس من دستم را به حالت کسب اجازه برای سؤال بالا بردم، ولی قبل از آن که من سؤال را به پرسم، شهید مظلوم فرمود: بفرمایید، می‌دانم چه می‌خواهید بپرسید، خودم توضیح می‌دهم. آنگاه ایشان با حالتی بسیار غم‌آلود شروع کرد به بیان توضیحاتی در مورد خود و دوستان و همراهان و همفکرهایشان که: «من بارها خدمت امام عرض کرده‌ام بگذارید ما همان طلبه ساده باشیم تا بتوانیم حرف‌مان را راحت بزنیم و به امور مردم و انقلاب برسیم» و در انتهای صحبت فرمودند: «اینها مشغول تهمت و افترا و توطئه هستند، ولی چون امام فرموده‌اند ما سکوت کنیم، ما سکوت می‌کنیم.» در این لحظه اشک‌های ایشان روی گونه‌هایشان غلطید.

اتفاقاً دو روز بعد با مرحوم آقای موسوی اردبیلی کلاس داشتیم، همین سؤال خدمت ایشان عرض شد، ایشان هم از جو تهمت و افترا گله کرد و در انتها فرمود: «چون امام فرموده‌اند ما سکوت کنیم، سکوت می‌کنیم.» برای ما، حزن انگیز و از طرفی جالب بود که مردی

چند تصویر بهشتی از دریچه نگاه یک دانشجو

در سن و سال حدود ۵۵ سالگی، مانند یار دیگر امام یعنی شهید مظلوم، اشک بر صورتشان دیدیم، ناشی از سنگینی و سختی تکلیف در آن دوران تهمت و افترا.

■ **جلوگیری از تهمت و افترا در قالب تحلیل سیاسی**

یکی اختلافات عمده بنی‌صدر با سران حزب جمهوری اسلامی بر سرانتخاب و تعیین نخست‌وزیر بود که شهید رجایی را معرفی کرده بودند و مجلس هم تقریباً یک پارچه از آن حمایت می‌کرد و بنی‌صدر آن را نمی‌خواست. بالاخره بنی‌صدر مجبور به پذیرش شهید رجایی به عنوان نخست‌وزیر و معرفی وی به مجلس شد. ولی باز بر سر تعیین وزرا و معرفی به مجلس، بنی‌صدر بشدت مخالفت می‌کرد تا اینکه بالاخره وزرا به مجلس معرفی شدند، اما بنی‌صدر با معرفی سه وزیر برای وزارت خارجه، وزارت اقتصاد و دارایی و بانک مرکزی مخالفت کرد و خود تا رسیدن به نتیجه، کفالت آنها دستگاه‌ها را به عهده گرفت.

در همان ایام، روزی در کلاس درس با شهید مظلوم، تحلیلی به صورت سؤال در مورد این کار بنی‌صدر خدمت شهید مظلوم عرضه کردم و در انتهای سؤال عرض کردم، شما فکر نمی‌کنید که این کار آقای بنی‌صدر خواست صهیونیست‌هاست؟

شهید مظلوم به محض پایان سؤال و بدون هیچ وقفه‌ای، در حالی که بشدت متأثر و ناراحت شده بود، چند بار فرمود: «بنشینید آقا دامنه تحلیل را نگهدارید، بنشینید، این چه حرف‌هایی است که می‌زنید؟» (ناراحتی شهید مظلوم چنان بود که به گمان خودم و چند تن دیگر از دوستان، این احتمال را می‌رفت که حتی از کلاس اخراجم کنند).

سپس در پاسخ، توضیحاتی پیرامون نحوه تحلیل و اینکه در تحلیل باید مراقب بود که خارج از خبر نباشد و تهمت و افترا در آن نباشد و بی‌مبنا حرفی و تهمتی به کسی زده نشود. البته در انتهای توضیحاتش فرمود: من نمی‌گویم که ایشان وابسته است ولی اگر سندی پیدا کنم، افشا می‌کنم.

■ **دفاع از حریم اسلام و جلوگیری از تندروی**

من چنان که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پیراهن آستین کوتاه می‌پوشیدم، پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم تغییری در نوع لباس پوشیدم ندادم، مثل بسیاری از جوانان و مردان آن دوره و حتی حزب‌اللهی‌های آن دوره، حتی نیروهای انتظامی (شهربانی) و ارتشیان در تابستان پیراهن آستین کوتاه داشتند. به عبارتی تا تیرماه سال ۱۳۶۰ بسیاری از مردم هم اینچنین بودند و زیاد سعی نمی‌کردند که تغییری در لباس پوشیدن خود بدهند.

یک روز در پایان درس با شهید مظلوم، یکی از رفقای همکلاسی، در جمع چند تن دیگر از رفقای مشترک رو کردند به من و گفت: چرا هنوز پیراهن آستین کوتاه می‌پوشی؟ در پاسخ گفتم: شما آقا را (با اشاره به شهید مظلوم) قبول دارید؟ اگر قبول دارید، بیایید از ایشان سؤال کنیم که این آستین کوتاه اشکال دارد؟

جمع چهار، پنج نفری رفتیم خدمت ایشان جلوی میزش (هنوز کلاس را ترک نکرده بود و مشغول پاسخگویی به چند تن دیگر از همکاران بود). پس از پایان فرمایشات ایشان، سؤال کردم: آقا این آستین اشکال دارد؟ ایشان در پاسخ ضمن بیان خاطره‌ای، چند دقیقه پیرامون حیا و حجاب توضیحاتی فرمود و در انتها فرمود «کاری نکنید به نام اسلام که اگر روزی متوجه شدید اشتباه است و خواستید آن را اصلاح کنید، بگویید عقب‌نشینی کرده‌اید.»

■ **وارد شدن به کار اجرایی بدون شعار**

تقریباً در روزهای پایانی سال ۱۳۵۹، پیشنهاد اشتغال به منصب دادیاری در یکی از استان‌های پرمسأله کشور به من شد. به همین لحاظ از شهید مظلوم درخواست اجازه وقتی برای ملاقات با ایشان را کردم (معمولاً ایشان حسب سنت حسنه‌ای که داشت، به جوانان اهمیت می‌داد و این سنت و روش ایشان در عمل بود، لذا در بسیاری از اوقات که تقاضای ملاقات با ایشان می‌شد، با رویی باز و در نهایت احترام و به مانند برخورد با یک رجل سیاسی در ملاقات برخورد می‌کرد). در آنجا خدمت ایشان پیشنهادی که شده بود را عرض کردم، ایشان با همان تبسم همیشگی و مهربانانه فرمود: خوب است، خیلی خوب است، بروید و داخل کار اجرا شوید تا سختی کار را بفهمید و دست از شعار دادن بردارید.

هرچند درک این فرمایش ایشان در آن موقع برایم سخت بود ولی دیر زمانی نگذشت که در مواجهه با امور اجرایی حتی در کار قضا که ظاهراً زیاد اجرایی نیست، متوجه فرمایش حکیمانه ایشان شدم.

«

در بسیاری از اوقات که تقاضای ملاقات با ایشان می‌شد، با رویی باز و در نهایت احترام و به مانند برخورد با یک رجل سیاسی در ملاقات برخورد می‌کرد. در آنجا خدمت ایشان پیشنهادی که شده بود را عرض کردم، ایشان با همان تبسم همیشگی و مهربانانه فرمود: خوب است، خیلی خوب است، بروید و داخل کار اجرا شوید تا سختی کار را بفهمید و دست از شعار دادن بردارید

ویژه‌نامه

چهل و یکمین

سالروز انفجار

تروریستی

دفتر حزب

جمهوری‌اسلامی

ایران